

بررسی ادله قاعده حرمت تنفیر از دین (کتاب، سنت، اجماع، عقل)

سهراب ماندگار^۱، مرضیه باقری^۲

^۱ دانشجوی کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد واحد نورآباد ممسنی، ایران

^۲ کارشناس ارشد حقوق خصوصی، مدرس دانشگاه پیام نور، ایران

چکیده

در مقاله حاضر به قاعده حرمت تنفیر از دین پرداخته شده است، قاعده حرمت تنفیر از دین به عنوان یکی از قواعد مترقی و در عین حال ریشه دار در فقه اسلامی از جمله ابزارهایی است که در حل این معضل، تأثیر گذار خواهد بود. در متون فقهی ما قاعده حرمت تنفیر از دین در قالب بحث مستقل مطرح نشده است. اما در هر یک از منابع چهارگانه استنباط احکام (کتاب، سنت، اجماع، عقل) ادله محکمی وجود دارد که بر این قاعده و قابلیت استناد به آن دلالت دارد و با این وجود در دامنه اجرای این قاعده اختلاف نظر وجود دارد. از طرفی قانونگذار ما در بحث قانونگذاری هیچگاه نسبت به منابع معتبر فقهی و قواعدی که فقه های شیعه در طول تاریخ مورد استفاده قرار داده اند بی تفاوت نبوده است. از جمله این قواعد، قاعده حرمت تنفیر از دین است. مطابق این هر عملی که ذات آن، موجب نفرت، بیزاری و گریز انسان ها از دین مبین اسلام باشد باید از انجام آن خودداری نمود مگر اینکه آن عمل به حدی مورد تأکید باشد که شارع تحت هیچ شرایطی راضی به ترک آن نباشد. استناد فقیهان به مضمون حرمت تنفیر از دین نشان می دهد که مفاد آن همچون قاعده ای عقلی یا آمیخته از عقل و نقل مورد پذیرش آنان بوده است. حرمت گریزان نمودن مردم از دین، بر این پیش فرض مبتنی است که دین و آموزه های آن، وحیانی و قدسی اند، ولی این آموزه ها در در مقام اجرا در جامعه انسانی وجهه اجتماعی پیدا می کنند. از این رو، در عمل، همچون سایر امور اجتماعی، ناگزیرند از قواعد اجتماعی پیروی کنند. روش مورد استفاده در این مقاله توصیفی-تحلیلی می باشد.

واژه‌های کلیدی: حرمت، تنفیر، دین، عقل، اجماع، کتاب، سنت.

گفتار اول : مقدمه

ارتکاب هر عملی که مایه دین‌گریزی مردم شود، حرام است. مفاد این قاعده نه تنها بر ادله احکام مباح، بلکه بر ادله احکام الزامی نیز حاکم است. البته مواردی که احراز شود حکم اولی دارای چنان اهمیت و ملاک اقوایی است که شارع به هیچ رو راضی نیست مکلفان عمل به آن را ترک کنند، استثناست. به حکم این قاعده؛ اجرای احکام شریعت باید در بستر مقبولیت عمومی و در یک تعامل منطقی و معقول با جامعه و به ویژه لحاظ زمینه های فکری و فرهنگی آن اجرا شود تا مورد پذیرش قرار گیرد، تا هدف نهایی دین که گشودن قلب هاست حاصل شود. این قاعده به این سبک و سیاق، برای نخستین بار است که به صورت قاعده مند مطرح شده است؛ محتوا و پیام این قاعده این است؛ که اگر اجرا و عمل به یک حکم شرعی مستلزم نفرت و دین‌گریزی باشد؛ باید از اجرای آن حکم چشم پوشی کرد. نقطه عزیمت به بحث درباره قاعده حرمت تنفیر، این پرسش است که هر گاه اجرای حکم یا احکامی از شریعت، مایه دین‌گریزی بخش قابل توجهی از جامعه شود. در واقع بحث درباره قاعده حرمت تنفیر از دین، از این نقطه آغاز می شود که هرگاه اجرای احکامی از اجرای احکام شریعت، باعث تبلیغات سنگین علیه اسلام و مسلمین گردد و از این طریق سبب دین‌گریزی قابل توجهی از مردم شود آیا دین همچنان بر اجرای آن بخش از احکام شریعت اصرار می ورزد یا آنکه تا فراهم شدن زمینه فکری و فرهنگی لازم از اصرار بر اجرای آن خودداری می کند. بنابراین دین یک روش اجتماعی است که خداوند اجرای آن را بر عهده مردم قرار داده است. خداوند راضی به کفر بندگان خویش نیست و چنین خواسته که افراد همه باهم و به طور دست جمعی اقامه دین کنند.^۱

گفتار دوم : پیشینه

پدیده دین‌گریزی یکی از مشکلات اساسی جوامع انسانی است که همواره دغدغه هایی را برای راهبران دینی و دین داران به وجود آورده است. از زمان پیدایش نخستین دین، برخی دین را بر نداشتند و گروهی بر سر بر آستان آن نهادند اما پس از چندی بر آن گریختند. دین‌گریزی و عوامل آن در گذشته بسیار محدود و انگشت شمار بود، هم دین‌گريزان در اقلیت بودند و هم عوامل دین‌گریزی در شمار قرار نمی گرفت. نگاهی به تاریخ پر فراز نشیب دین نشان می دهد دین باوری به تقلیل می رود و دین‌گریزی رشد می کند، تا آنجا که در چند سده اخیر دین‌گریزی سرعت چشمگیری یافته و دین بر شئون زندگی حاکم نیست.^۲ در این زمینه تحقیقی بصورت مستقیم و تخصصی وجود ندارد تنها از تحقیقات موجود در این زمینه مقاله از جناب دکتر رحیم نوبهار به عنوان «بررسی قاعده فقهی حرمت تنفیر از دین» که در سال ۱۳۸۴ چاپ شده و پایان نامه آقای رامین نیکخو، پایان نامه کارشناسی ارشد، نقش قاعده حرمت تنفیر از دین در اجرای مجازات، در سال ۱۳۹۲ و مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۱۶، ص: ۱۵۹ می توان اشاره کرد.

گفتار سوم : مفهوم شناسی**قاعده**

قاعده در لغت به معنای پایه و اساس، سبک^۳ و بنیان چیزی است و در اصطلاح به معنای قانون بسیار کلی است که منشأ استنباط قوانین محدودتر بوده یا مبنای قوانین متعدد دیگر باشد.^۴

^۱ - محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، چاپ اول، ۱۳۶۳.

^۲ - رامین نیکخو، پایان نامه کارشناسی ارشد، نقش قاعده حرمت تنفیر از دین در اجرای مجازات، ۱۳۹۲.

^۳ - احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین ترجمه المنجد، چاپ ششم، ۱۳۸۵.

^۴ - محمد جعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، چاپ نهم، ۱۳۷۷.

دین

در قرآن کریم معانی متعدد از دین ارائه شده که از جمله آن به دو مفهوم قیامت^۱ و مجموعه ای از رفتارها و باورها (قرآن کریم سوره کافرون، آیه ۶) اشاره نمود. از منظر قرآن کسی دیندار است که در اعمال و رفتار او موجب رضای خدای سبحان شود.

تنفیر

تنفیر یعنی ایجاد نفرت و فراری دادن دیگران از دین. قاعده‌ی حرمت تنفیر از دین، یکی از قواعد عقلی است که دارای پشتوانه جدی شرعی است در ادامه پس از مفهوم شناسی این قاعده به برخی از دلایل و مصادیق آن اشاره خواهیم کرد. در واقع مفاد قاعده تنفیر را می توان اینگونه بیان کرد: انجام هر عملی که موجب بیزاری و نفرت مردم از دین شود حرام است. حتی اگر عمل به یک حکم الزامی شرعی هم موجب گریزان شدن مردم از دین شود، می توان و بلکه باید از آن خودداری کرد جز در مواردی که شارع مقدس در هیچ حال راضی به آن نیست.^۲

ادله اربعه

ادله اربعه یا «دلایل چهارگانه» اصطلاحی در علم اصول فقه است که به منابع چهارگانه معتبر فقهی برای استنباط احکام شرعی اطلاق می‌شود. این منابع عبارت‌اند: از کتاب، سنت، اجماع و عقل. فقیه بر اساس این منابع معتبر، حکم شرعی را استنباط می‌کند. اعتبار و حجیت این چهار دلیل در مبحث حجج اصول فقه اثبات می‌شود. در مقابل ادله اربعه، ادله غیرمعتبر قرار دارند که نمی‌توانند منبعی برای استنباط باشند.

گفتار چهارم: روش تحقیق و روش گردآوری اطلاعات

تحقیق حاضر به روش تحلیلی و توصیفی (کتابخانه ای انجام گرفته) انجام گردیده است. و روش گردآوری اطلاعات از طریق کتابخانه ها، جزوات فقهی و علمی معتبر و مرتبط با بحث، و سایت های فقهی و حقوقی، و مجلات فقهی حقوقی و پایان نامه ها.

گفتار پنجم: ادله اربعه

الف: کتاب

منظور از کتاب در ادله اربعه، قرآن است. آیات الاحکام حدود ۵۰۰ آیه از قرآن را تشکیل می‌دهد. پژوهشگران قرآن را از جهات گوناگونی نگاه کرده‌اند مانند مباحث تاریخی، تفسیری، کلامی و ... در فقه با توجه به موضوع، به آیات الاحکام استناد می‌شود. در اصول فقه سخن از حجیت و اعتبار ظواهر این آیات است. اخباریین با نفی حجیت ظواهر قرآن، باعث توجه بیشتر به این مبحث در کتب اصولی شد. امین استرآبادی نخستین بار در حجیت ظواهر قرآن تردید کرد. او استنباط از ظواهر قرآن را ظنی می‌دانست و با مبنای خود که برای استنباط باید به علم رسید، در تضاد بود و از این جهت حجیت ظواهر قرآن را نفی کرد.

ب: سنت

سنت به قول، فعل و تقریر معصوم اطلاق می‌شود. این معنا در میان اهل سنت و شیعیان متفاوت است. اهل سنت تنها گفتار و رفتار و تقریر پیامبر را سنت می‌دانند و شیعیان به پیامبر، امامان دوازده گانه و حضرت زهرا را ملحق می‌کنند و معنای سنت را توسعه می‌دهند.

^۱ - قرآن کریم سوره صافات، آیه ۲۰.

^۲ - رحیم نوبهار، بررسی قاعده فقهی حرمت تنفیر از دین، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۸۴.

انواع سنت:

۱. **قول معصوم:** گفته‌های معصومین که مستقیماً یا از طریق احادیث متواتر یا واحد به ما رسیده است. حدیث اگرچه گاهی مسامحتاً به عنوان سنت شناخته می‌شود اما سنت نیست؛ بلکه حاکی از سنت است.^۱

۲. **فعل معصوم:** دست کم فعل معصوم بر اباحه دلالت می‌کند. همانگونه که ترک فعلی دلالت بر عدم وجوب آن می‌کند. گاهی فعل معصوم با وجود قرآینی معنایی بیش از اباحه یا عدم وجوب دارد مثل اینکه در مقام بیان حکم شرعی باشد. به فعل معصوم در موارد متعددی در فقه مانند افعال نماز و حج و وضو و ... استناد شده است.

۳. **تقریر معصوم:** منظور از تقریر، سکوت معصوم در برابر فعل دیگری است به این معنا که فردی در حضور معصوم رفتاری را انجام دهد و معصوم به آن توجه دارد و سکوت کند و در حالی است که اگر آن رفتار نادرست بود، او را به خطایش آگاهی می‌داد. اگر تقریر با شروطش محقق شود بر جایز بودن آن فعل دلالت می‌کند.^۲

از جهت طریق دست یابی به سنت، سنت به دو گونه قطعی و غیرقطعی تقسیم می‌شود:

۱. **طریق قطعی:** سنتی که از طریق خبر متواتر به دست آید و یا خبر غیرمتواتری که قراین قطعی بر صدور آن از معصوم باشد مانند اجماع و بنای عقلائی کاشف از قول معصوم.

۲. **طریق غیرقطعی:** برای دست یابی به سنت، راه‌های غیرقطعی گوناگونی می‌توان شمرد، نتیجه این راه‌ها غیرقطعی و ظن آور است و برای حجیت و پذیرش آن باید دلیل خاصی اقامه کرد. از میان راه‌های گوناگون در میان فقهای امامیه تنها خبر واحد ثقه معتبر است.

ج: اجماع

اجماع در نزد امامیه متفاوت از اجماع در میان عامه است. اجماع در این معنا بازگشت به سنت دارد؛ زیرا فقیه از اجماع قول معصوم علیه السلام را کشف می‌کند و چنانچه اجماع کشف از قول معصوم نکند، معتبر نیست. از این رو اجماع دلیل مستقلاً به شمار نمی‌رود و برخی فقها اجماع را بر اتفاق گروهی از فقها که همراه بودن امام علیه السلام با آنان معلوم است، تعریف کرده‌اند.^۳ اصولیین برای اجماع تقسیماتی را ذکر کرده‌اند.

د: عقل

مشهور اصولیان عقل را در عرض کتاب و سنت یکی از منابع استنباط شمرده‌اند. در مقابل اخباریان عقل را به عنوان منبع مستقل نپذیرفته‌اند. اگرچه عقل در بسیاری از کتب اصولیین ذکر شده است اما معنای روشنی از آن بیان نکرده‌اند. منظور از دلیل عقل در مقابل کتاب و سنت «هر گزاره عقلی که بتوان از آن به حکم شرعی قطعی رسید» است.

ملازمه بین حکم عقل و شرع: این قاعده مورد قبول اکثر اصولیین شیعه و جمعی از اهل سنت قرار گرفته است و عده‌ای هم مخالف آن‌اند از جمله اخباریین شیعه و جمعی دیگر از اهل تسنن. کسانی که به «منبع بودن عقل برای استنباط احکام»

^۱ - محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۶۴.

^۲ - محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۶۸.

^۳ - مرتضی انصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۸۷؛ معالم الدین، ص ۱۷۳.

معتقد بوده‌اند قانون ملازمه را پذیرفته‌اند و جمعی که با منبع بودن عقل مخالف بوده‌اند، طبعاً به ملازمه هم اعتقادی نداشته‌اند.^۱

۱. عقل نظری: حکم شرعی توقیفی است و جز راه شنیدن از شارع نمی‌توان بدان دست یافت. بنابراین مقصود از دلیل عقلی، حکم عقل نظری به ملازمه میان حکم ثابت شرعی یا عقلی و میان حکم شرعی دیگر است. مانند ملازمه در مسأله اجزاء.

۲. عقل عملی: این نوع عقل به تنهایی نمی‌تواند حکم شرعی را درک کند؛ اگر چه درک می‌کند که این عمل فی نفسه سزاوار است یا نه؛ اما آن را به شارع نسبت نمی‌دهد. پس از حصول چنین ادراکی گاه به ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع حکم می‌کند و گاه حکم نمی‌کند. ملازمه در اینجا تنها در مسأله حسن و قبح عقلی است.

اقسام حکم عقلی: احکام عقلی به دو قسم مستقلات و غیرمستقلات تقسیم می‌شود.

۱. مستقلات عقلی: دلیلی که عقل به تنهایی و بدون کمک گرفتن از شرع، به حکم شرعی دست می‌یابد. مانند حکم عقل به حسن عدل.

۲. غیرمستقلات عقلی: عقل به کمک حکم شرع، به حکم شرعی علم پیدا می‌کند. مانند حکم عقل به وجوب مقدمه هنگام وجوب ذی المقدمه. وجوب ذی المقدمه حکم شرعی است که با ضمیمه آن به حکم عقل -مقدمه واجب، واجب است- دلیل عقلی شکل می‌گیرد.^۲ مسأله اجزاء، مقدمه واجب، ضد و ... از جمله غیرمستقلات عقلی است که در علم اصول فقه بحث می‌شود.

گفتار ششم: تبیین مفاد قاعده تنفیر از دین

به منظور تبیین مفاد این قاعده توجه به چند پیش فرض و اصل موضوعه، الزامی است:

- ۱- پذیرش این قاعده لزوماً به معنای حرکت در ورطه سکولاریزم و عرفی کردن دین نیست.
- ۲- این قاعده به معنای پیروی از هوی و هوس و خواست‌های نفسانی انسانی (در جامعه اسلامی یا بیرون از آن) نیست. چرا که بسیاری از آیات قرآن ما را در مقام بندگی و اطاعت از فرامین الهی از پیروی از هوی و هوس نهی می‌کند. بنابراین اعتبار قاعده تنفیر به معنای تجویز تبعیت کامل دین از عرف و عادت‌هایی که در اعصار و جوامع مختلف شکل می‌گیرد نیست.
- ۳- احکام الهی مبتنی بر مصلحت و مفسده است و در مقام عمل، گاه میان مفاسد و مصالح موجود در احکام مختلف، تراحم رخ می‌دهد. لذا پیش فرض این قاعده اصل اعتزالی تبعیت احکام از مصالح و مفاسد است؛ در برابر این دیدگاه اشعری که حسن و قبح ذاتی وجود ندارد.

- ۴- احکام شریعت مجموعه‌ای از دستورات هدفمند و سازگارند. بنابراین دین به عنوان یک پروژه باید مقبول و مورد پذیرش جامعه بشری باشد. لذا مفاد قاعده حرمت تنفیر از دین، بیشتر محدودیت‌هایی در اجرای احکام شریعت پدید می‌آورد. در واقع برای اجرای احکام دینی همواره نوعی آمادگی و پذیرش نسبی از سوی مردم ضروری است. در صورت فقدان چنین زمینه‌ای به جای اصرار بر اجرای حکم شریعت باید برای زمینه‌سازی برای اجرای آن اقدام نمود. در مورد دامنه و گستره بسیاری از قواعد مسلم فقهی هم اشکال وجود دارد، اما این اشکالات آنها را بی اعتبار نمی‌سازد. به عنوان مثال در مورد قاعده رفع حرج، و نفی ضرر، در مورد مفهوم «حرج» و «ضرر» ابهام جود دارد، اما این ابهام از اعتبار این قاعده نمی‌کاهد.

^۱ ابوالقاسم علیدوست، فقه و عقل، قیسات ۱۳۷۹، شماره ۱۵ و ۱۶.

^۲ محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.

گفتار هفتم: مستندات دکتر نوبهار در مورد قاعده حرمت تنفیر از دین

۱- عقل: قاعده حرمت تنفیر از دین را می توان بیش از هر چیز قاعده ای عقلی دانست. با این تقریر که رسالت دین، هدایت انسان ها و جلب آنها به خیر و سعادت است. لذا با توجه به پیش فرض ها؛ هر چیزی که مایه نفرت و دین گریزی مردم باشد، سبب عدم مقبولیت دین خواهد بود. لذا هرگاه حکمی از احکام شریعت، مایه بدآیند مردم از اصل دین و آیین باشد، شارع حکیم اصراری بر اجرای آن نخواهد داشت؛ زیرا ملتزم نمودن مردم به اصل دین، برای شارع بسیار مهم تر است از پایبند نمودن آنان به حکمی از احکام شریعت. بر پایه همین تلقی عقلی از اهداف و مقاصد کلی شریعت، بسیاری از متکلمان شیعی و سنی؛ از جمله شیخ طوسی، علامه حلی، سید مرتضی و طبرسی، وجود هرگونه وصف اخلاقی و حتی ظاهری در پیامبر(ص) را که موجب نفرت و رویگردانی مردم از دین باشد، عقلا ناممکن دانسته اند. به طور خلاصه به حکم عقل، پیامبر(ص) و به تبع وی ائمه (علیهم السلام) باید از هرگونه وصف نفرت انگیزی به دور باشند. به طریق اولی چنانچه اجرای حکمی از احکام شریعت، مستلزم رویگردانی مردم از اصل دین و آیین باشد، شارع حکیم نه تنها بر اجرای آن اصرار نمی ورزد، بلکه راضی به اجرای آن نخواهد بود.

۲- قرآن مجید: از جمله آیاتی که می توان آن را مستند قاعده حرمت تنفیر از دین دانست، این گفتار خداوند در آیه ۱۰۸ سوره مبارکه انعام است که می فرماید: «به معبودهایی جز خداوند که مشرکان آنان را می خوانند دشنام ندهید؛ تا مبدا آنها هم از روی دشمنی و جهالت به خداوند دشنام دهند. ما این گونه، عمل هر قومی را در نظرشان آراسته ایم، آنگاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان است و او آنان را به کردارشان آگاه می سازد.» در حقیقت این آیه به طور ضمنی بیانگر لزوم توجه مکلفان به لوازم و پیامدهای عمل خویش نیز هست. شماری از مفسران از جمله طبرسی معتقدند: «از این آیه برمی آید که نمی توان کاری کرد که باعث معصیت دیگران شود». این آیه به ما الهام می بخشد که مراقب پیامدهای رفتار خود باشیم.

۳- سنت: بر پایه نقل های کاملاً اطمینان آور که مضمون آن چه بسا به حد تواتر معنوی برسد، پیامبر(ص) همواره مبلغان و ماموران اعزامی به مناطق مختلف را به لزوم پرهیز از آنچه مایه دین گریزی مردم شود، توصیه می نمود. پیامبر(ص) هنگام اعزام معاذ بن جمل و ابوموسی اشعری به یمن به آنان فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید، مردم را بشارت دهید و آنان را از دین فراری ندهید».

کثرت نقل ها درباره لزوم پرهیز از تنفیر دین در منابع حدیثی شیعه و سنی به قدری است که انسان را به صدور این توصیه از سوی پیامبر(ص) و امیرالمومنین (ع) مطمئن می سازد. هم از این روی بسیاری از محدثان و فقهای شیعه از جمله سید مرتضی، فاضل مقداد و محقق اردبیلی در مباحث فقهی به این موارد استناد کرده اند.

۴- اجماع: در متون فقهی، مفاد قاعده حرمت تنفیر از دین، در قالب مساله و بحثی مستقل مطرح نشده است. با این حال می توان گفت فقیهان نوعی اجماع عملی بر پذیرش مفاد آن دارند. به تعبیر دیگر بسیاری از فقها؛ از جمله محقق اردبیلی؛ قاعده تسهیل را به عنوان یک اصل موضوعه پذیرفته اند. چرا که سهولت با روح شریعت سهله و سمحه سازگارتر است. ضمن اشاره به اینکه تلقی عقلایی از بسیاری از مقولات اجتماعی مانند مجازات ممکن است دچار تغییر و تحول شود، به برخی از سرچشمه ها و عواملی که سبب می شود خروجی استنباط احکام، دین گریزانه باشد استنباط برخی از احکام منفر به چند عامل بستگی دارد:

۱- تغییر در دریافت ها و برداشت های عقلانی از مقولات اجتماعی: برای مثال وقتی تلقی عقلانی از موجودی به نام زن عوض می شود، همه احکام و مقررات باید متناسب با این تلقی تغییر کند. تغییر پارادایم ها به این معناست که وقتی یک پارادایم عوض می شود، بسیاری از احکام و مقررات مرتبط با آن پارادایم نیز تغییر می کند. در این صورت به چیدمان جدیدی متناسب با پارادایم جدید نیاز است.

فطری بودن دین در عین حال ما را به این نکته مهم رهنمون می کند که هرگاه حکمی از احکام شریعت برابر تلقی غالب مسلمانان و یا حتی انسان های غیرمسلمان و البته خردمند و متعارف، موجب دین گریزی شود، در اسلامی بودن آن حکم و در واقع اصالت آن تردید و تامل نماییم.

مبناها و روش های عقلانی می تواند یکی از مصادر استنباط احکام شرعی باشد، وجود تنفرعمومی نسبت به یک استنباط فقهی می تواند فقیه را به تامل وادارد تا در اینکه محتوای فتوایش حکمی از احکام واقعی و همیشگی شریعت باشد، تامل کند. با توجه به نظریه حجیت ذاتی باید به بنای عقلا تأکید کرد که برابر این نظریه وقتی یک تلقی و دریافت یا رویه و رهیافت توسط عقلا از آن روی که عقلا و فرهیخته هستند، پذیرفته می شود، مخالفت با آن به عنوان امری مخالف با حکم شرع، دشوار است. او با تمایز نهادن میان ارتکازات عقلایی و بناهای عقلایی توضیح داد که ارتکازها از سنخ دریافت و تلقی است؛ اما بناها جنبه عملی دارند و هر دو به نوبه و در جایگاه خود شایسته توجه اند. مثلاً تغییر تلقی ها از مقوله مالکیت و بی معنایی مالکیت انسان نسبت به انسان، همچون یک تلقی عقلایی کل مسأله برده داری را تغییر می دهد؛ به همین ترتیب، تغییر تلقی ها نسبت به زن، بخشی مهمی از نظام حقوق خانواده را ممکن است متحول سازد.

۲- با توجه به این که عرف در مقایسه با بنای عقلا، سطح عمل گرایانه تری دارد: گاه به توجهی به پویایی مفهوم عرف و این که عرف های زمان تشریح، تنها عرف های مورد پذیرش شارع نیستند، بر لزوم توجه به تغییرات عرفی در استنباط احکام شرعی تأکید کرد.

باید توجه داشت که دین هم یک هدف کلان دارد (توحید) و هم در حوزه های مختلف مانند اقتصاد، سیاست و خانواده، باورهای کلی دارد؛ این مسائل با هم مرتبط اند و از یک مشی پیروی می کنند. لذا بر این اساس باید احکام الهی را روزآمد کنیم. عامل و عنصر دیگر در تولید احکام دین گریزانه، یک متدولوژی است که به شکل گرای بی اندازه اهمیت می دهد؛ ولی به روح و گوهر احکام چندان که باید بها نمی دهد. به عنوان نمونه در باره ازدواج با فرزندخوانده به روح شریعت توجه نشد و متاسفانه با نوعی شکل گرای جواز آن قانونی شد.

اهمیت جایگاه اخلاق

مسأله دیگر توجه به اخلاق و گذراندن احکام از صافی اخلاق است. نمی شود حکمی، هم از احکام شریعت باشد و وجدان اخلاق جامعه دین مدار و همدل با دین را اقتناع نکند. چراکه وجه تمایز اسلام با سایر ادیان تأکید بر عنصرمعنویت و انسانیت است. به طور مثال روایاتی در منابع ما ازدواج صغیر را تجویز می کنند. اما باید توجه کرد که این روایات در فضایی صادر شده که این امر کاملاً عرفی و مقبول بوده است. وقتی مقوله انتخاب آزاد در ازدواج به عنوان اصلی بنیادین پذیرفته شده، نمی توان با تکیه بر آن روایات، به جواز ازدواج با صغیر فتوا داد. این مقوله دیگر اعتبار عقلایی ندارد تا بتوان از پذیرش آن توسط شارع سخن گفت.

گفتار هشتم: برخی از قلمروهای استناد فقیهان به قاعده حرمت تنفیر

۱- **حوزه رابطه با غیرمسلمانان**؛ در این باره برای مثال بر حرمت نیرنگ با غیرمسلمانان تأکید شده است. حرمت تنفیر از دین نه تنها در خصوص غدر و پیمان شکنی که در کلیه مسائل مربوط به روابط مسلمانان با غیر مسلمانان، خواه در روابط شخصی یا در روابط میان دولت ها باید همچون اصل و قاعده ای مورد توجه باشد. همچنان که صاحب جواهر در این مورد می گوید: «اولا در روایات از غدر با کفار نهی شده است. ثانيا این کار به خودی خود قبیح است و به علاوه غدر و نیرنگ موجب بیزاری مردم از اسلام می شود.» تأکید می کنم که قبح ذاتی نیرنگ برای حرمت آن کافی است؛ ولی به هر حال به نقش نیرنگ در تولید نفرت هم استدلال شده است.

۲- **اجرت گرفتن برای انجام واجبات**: از جمله مباحثی که از دیرباز در میان فقیهان مطرح بوده است، اجرت گرفتن در برابر اعمالی است که بر مکلف واجب است. چرا که این امر موجب نفرت مردم از دین می شود. صاحب جواهر نیز مزد گرفتن در برابر تصدی امامت در نماز را حرام دانسته است.

۳- **اجرای مجازات های اسلامی**: از جمله مواردی که مشمول قاعده حرمت تنفیر می شود، اجرای اصل برخی از مجازات ها یا چند و چون اجرای آنهاست. بر این پایه هرگاه اجرای پاره ای از مجازات ها مایه بیزاری مردم از دین شود، باید از اجرای آنها

خودداری کرد. در دوران ما که به دلیل گسترش ارتباطات مسلمانان با غیر مسلمانان، در عمل، بسیاری از مرزها از بین رفته است؛ شایسته است این گونه فتاوی روشن بینانه مورد توجه قرار گیرد. بر پایه همین تلقی بود که حضرت امام خمینی (س) از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، به طور غیر رسمی مانع اجرای کیفر رجم شدند.

همچنین باید به این نکته توجه نمود که هیچ کدام از مجازات های اسلامی، از ابداعات و ابتکارات اسلام نیست. و این روش ها در محیط شبه جزیره عربستان جزء روش های متعارف بوده است.

۴- امر به معروف و نهی از منکر: از جمله موارد قاعده حرمت تنفیر از دین، امر به معروف و نهی از منکر است. به رغم اهمیت این فریضه الهی، بسیاری از فقیهان گذشته و حال در قالب عبارات کلی یا عبارات خاص تصریح نموده اند که انجام این فریضه نباید به گونه ای باشد که مایه دین گریزی شود. گوهر امر به معروف، حس مسئولیت اخلاقی نسبت به دیگران است؛ همین احساس انسانی به نوعی ایجاب می کند که در توسعه و ترویج خوب و رویارویی با بدی ها نوعی عقلانیت به خرج دهیم.

۵- تکالیف تازه مسلمانان: بسیار مهم است نسبت به کسانی که از فرهنگ و دین دیگری به اسلام مشرف می شوند، طوری رفتار کرد که از دین زده نشوند.

از مهم ترین بسترهای اجرای این قاعده، حوزه اخلاق خانواده است. قرآن مجید بر متعارف و پسندیده بودن روابط زن و شوهر تأکید دارد. معروف و متعارف ممکن است از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت باشد. بنابراین باید این تلقی ها از معروف، وصف عقلانی داشته باشد. اسلام به هیچ وجه نخواستار است ما را در سطح عرف ها و تلقی های مردم زمان صدر اسلام نگاه دارد؛ مردمی که به دلیل عقاید نامناسب و اعمال ناشایست شان در بسیاری از آیات قرآن سرزنش شده اند. لذا نگاه ما به عرف و متعارف باید نگاهی سرشار از عقلانیت، توجه به معنویت، اخلاق و مقاصد والای شرع اقدس باشد.^۱

گفتار نهم: گزارشی تحلیلی از دلیل «عقل» در اصول فقه شیعه

«عقل» در روند استنباط حکم فقهی و یا در علم اصول دارای جایگاهی درخور توجه است. گواه این امر آن است که بنابر مشهور شیعه، عقل یکی از ادله اربعه شمرده شده و یا در کتابهای اصولی دسته ای از مباحث عقلی مورد توجه قرار گرفته است؛ مباحثی از قبیل: اعتباری و انتزاعی، عدم صدور کثیر از واحد و بالعکس، توارد علتین بر معلول واحد، اصالت وجود و ماهیت، حرکت قطعی و توسطی، عدم تغیر و عدم تعلل ذاتی، استحاله تاخر اجزای علت از معلول، بساطت مشتق، فرق میان مبدا و مشتق، تفاوت میان جنس و ماده و فعل و صورت، شوق موکد مستتبع تحریک عضلات، مبادی اراده، اتحاد حکم امثال، جعل بالذات و جعل بالعرض و بالتبع، جعل بسیط و مرکب، فقدان شیء مادامی که واجب نشده است، موجود به یک وجود نمی تواند بیش از یک ماهیت داشته باشد، حیثیت تعلیلی و تقيیدی، طبیعت از لحاظ ذات طبیعت چیزی جز خود طبیعت نیست، و همانند آن^۲.

افزون بر این پاره ای از مباحث مطرح در علم اصول ساختاری مرکب از دست کم یک جزء عقلی دارد، مباحثی از قبیل، اقسام وضع، معنای اسمی و حرفی دخالت یا عدم دخالت قصد در افاده معنی، اشتراک و وقوع یا عدم وقوع آن، استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی، طلب و اراده، اراده تکوینی و تشریحی، اعتبار عقلی قصد قربت در طاعت، ماهیت امر و لالت بر مره و تکرار یا فور و تراخی، اجزا، مقدمه واجب، مساله ضد، ترتب، عدم جواز امر با علم امر به انتفای شرط آن، تضاد احکام خمسه، اجتماع امر و نهی، تداخل، عدم صحت تکلیف معدوم، مساله بدا، تجری، اجتماع حکم ظاهری و واقعی، مساله انسداد، وجوه عقلی حجیت خبر واحد، ادله حجیت مطلق ظن، ادله اصول عملیه، و سرانجام پاره ای از مسائل طرح شده در تعارض ادله شرعی. در کنار اینها احتمال پاره ای از کتابهای کهن اصول فقه بر مقدماتی عمدتاً کلامی گواه دیگری بر این جایگاه عقل است. اما با

^۱ - سخنرانی علمی دکتر رحیم نوبهار درباره «قاعده حرمت تنفیر از دین»، ۱۳۹۲.

^۲ - دکتر ابوالقاسم گرگی، مقالات حقوقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۴۷.

وجود این و به رغم همه گستردگی و پراکندگی مباحث عقلی در اصول فقه به درستی روشن نشده است که عقل تا چه اندازه می تواند «منبعی برای استنباط حکم شرعی» باشد.^۱

علامه سید محمدتقی حکیم در الاصول العامه در این باره چنین می نگارد: نزد اصولیان به فراوانی سخن از عقل به میان آمده و از این بحث شده است که آیا عقل می تواند به عنوان پایه ای برای استناد مجتهدان بدان در زمینه استنباط احکام فقهی پذیرفته شود یا نه؛ اما مقصود از عقل به درستی نزد همه روشن نیست. سخنان اصولیان در این باره کاملاً متفاوت است و در برخی از این سخنان میان عقل به عنوان منبعی برای حجیت در بسیاری از اصول نتیجه دهنده حکم شرعی فرعی و یا وظیفه شرعی، و عقل به عنوان اصلی مستقل که می تواند در ردیف کتاب و سنت و همانند آنها کبرای قیاس استنباط احکام قرار گیرد خلط شده است. در کتابهای برخی از شیعیان و سنیان بابتی به نام «دلیل عقل» گشوده شده است. با نگاهی به این باب درمی یابیم آنچه نگارندگان در پی آنند تنقیح عقل به عنوان دلیلی است که وظیفه شرعی یا حکم ظاهری را نتیجه می دهد. به دیگر سخن درمی یابیم که در این باب، عقل دلیلی بر یک «اصل و قاعده منتج» است، نه آن که خود قاعده یا اصلی باشد که حکم شرعی را نتیجه می دهد؛ برای نمونه، غزالی در مبحث دلیل عقل که از دیدگاه او چهارمین اصل یا قاعده استنباط احکام است می گوید: عقل بر برائت ذمه از واجبات و سقوط حرج از مردم در حرکات و سکنتاشان پیش از بعثت پیامبران علیهم السلام و پیش از تایید شدن آنان از رهگذر معجزات دلالت می کند. منتفی بودن احکام قبل از رسیدن دلیل سمعی بر آنها به دلیل عقل دانسته می شود و ما همین نفی حکم را استصحاب می کنیم و استمرار می دهیم تا هنگامی که دلیل سمعی بر حکم برسد. در این سخن از دیدگاه غزالی، عقل از ادله برائت، و برائت، خود، قاعده ای است که وظیفه شرعی را نتیجه می دهد. پس عقل دلیلی است بر یک قاعده، نه آن که خود مستقیماً دلیلی بر وظیفه شرعی باشد.

در الحدائق الناضرة آمده است: مقام سوم، درباره دلیل عقل: برخی آن را به برائت و استصحاب تفسیر کرده اند، برخی آن را به مورد اخیر محدود دانسته اند، برخی آن را به لحن خطاب، فحوای خطاب و دلیل خطاب تفسیر کرده اند و سرانجام، برخی هم آن را پس از برائت اصلی و استصحاب، به تلازم میان حکمین که خود، مساله مقدمه واجب، مساله ضد و همچنین دلالت التزامی را در برمی گیرد تفسیر کرده اند. آنچه از این سخن به دلیل عقل به عنوان یک پایه و منبع مربوط می شود همین مساله تلازم میان حکمین است، هر چند که این خود به تشخیص صغریات حکم برمی گردد. اما وجوه دیگر جز این، در کلام صاحب حدائق همان وضعی را داراست که درباره سخن غزالی در مستصافی گذشت. به هر روی، از میان همه مدرکات عقل آنچه به بحث ما مربوط می شود همین ادراکی است که مستقیماً متعلق آن، «حکم شرعی» است، همان که صاحب قوانین در تعریف آن می گوید: حکمی عقلی است که از رهگذر آن به حکم شرعی می رسند و از علم به حکم عقلی، به علم به حکم شرعی راه می یابند.^۲

از مجموع اظهارات حکیم چنین برمی آید که وی «مساله عقل» به عنوان یک دلیل شرعی را تنها به «تلازم» میان حکم شرع و حکم عقل و کشف حکم شرع از رهگذر حکم عقل مربوط می داند. این در حالی است که در طرح مساله، در مجموع دیدگاههای اصولیان و اخباریان و در کشاکش گفت و گو و نقض و ابرام موافق و مخالف، نزاع در سطحی ورای این «محدوده خاص» مطرح است. چنان که گذشت، بحرانی در حدائق چهار تفسیر از «عقل» فراروی می نهد.^۳

^۱ - مجله مشکوه، گزارشی تحلیلی از دلیل «عقل» در اصول فقه شیعه، شماره ۵۹، صابری، حسین، ۱۳۸۹.

^۲ - حکیم، محمدتقی، الاصول العامه للفقهاء المقارن، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۸۹۸م، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.

^۳ - بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱، ص ۴۰.

علامه حلی در مبادی الوصول بی آن که نامی از دلیل عقل به میان آورد تنها در مبحث چهارم از فصل دوم می گوید: چهارم، درباره حسن و قبح. آن گاه پس از تقسیم حسن و قبح و تعریف هر کدام می گوید: هر کس این (حسن و قبح) را شرعی دانسته این احکام (احکام ضروری عقل) را ابطال کرده و لازمه سخن او ابطال شریعت است.^۱

مرحوم سید مرتضی در کتاب الذریعه، باب، «الکلام فی الافعال» افعال انسان را به لحاظ حسن و قبح به گونه هایی چند تقسیم کرده و همین تقسیم مبنای تفریع احکام به پنج حکم قرار گرفته است.^۲ در همین کتاب در فصل «جواز التعبد بالقیاس» وجوهی برای صحت شناخت احکام از رهگذر قیاس بیان شده و از مجموع آنچه در مطاوی سخن سید مرتضی در این فصل آمده و همچنین از تصریح وی به این که «هر یک از این طرق ما را به شناخت حرمت نبیذ مسکر می رساند» به دست می آید که در این کتاب و به طور خاص در این مبحث، قیاس عنوانی برای دلالت بر دلیل عقل است و مقصود از آن هم هر چیزی است که بتواند علم به احکام شرعی را در پی آورد. به دیگر سخن، در این جا عقل به عنوان «راهی برای رسیدن به حکم شرعی» و «ابزاری برای استکشاف اعتبار شرعی» مطرح است.

شیخ طوسی در عده الاصول فصلی به نام «فی ذکر ما یعلم بالعقل و السمع» می گشاید و در آن اموری از قبیل علل و اسباب احکام، ادله احکام و شروط و فروع و اوصاف احکام را از چیزهایی می داند که تنها از رهگذر شرع و سمع دانسته می شوند. شیخ دلیل عقل را تنها به جایی که «جز از رهگذر عقل نتوان به معلوم رسید» محدود می داند و اعتقادات و اثبات دلیل بودن ادله علم را از مصادیق آن برمی شمرد.^۳

محقق در کتاب معتبر در تعریف دلیل عقل چنین می آورد: دلیل عقل بر دو قسم است: یکی آن که بر خطاب شرعی توقف دارد و آن خود سه گونه است: لحن خطاب... فحوای خطاب... و دلیل خطاب...

اما قسم دوم آن است که عقل مستقلا بر آن دلالت کند. این خود، یا وجوب است همانند برگرداندن امانت، یا قبح است همانند (قبح) ظلم و دروغ، و یا حسن است همانند (حسن) انصاف و راستی. هر یک از اینها نیز همان گونه که ممکن است ضروری باشد ممکن است کسبی هم باشد.^۴

حائری در کتاب فصول محل نزاع در مساله عقل را چنین تقریر می کند:

مقدمه سوم در باب دلیل عقل: مقصود از دلیل عقلی هر حکم عقلی است که بتوان با استدلال و تامل درست از رهگذر آن به حکمی شرعی رسید. این خود تقسیم می شود به آنچه به قاعده حسن و قبح عقلی برمی گردد و... آنچه بدین قاعده بر نمی گردد.^۵

صاحب فصول در ادامه توضیح هر یک از این دو قسم چنین می آورد:

مودای این قسم (آنچه به مساله تحسین و تقبیح عقلی برمی گردد) گاه حکمی واقعی است همانند حکم عقل به وجوب شکر منعم و حرمت کفران او، و گاه حکمی ظاهری است، همانند حکم عقل به مباح بودن استفاده از چیزهایی که امارات مفسده در آن نیست. مساله برائت نیز به همین برمی گردد و مساله استصحاب هم بنابر یک وجه همین گونه است.

اما آنچه به این قاعده (یعنی تحسین و تقبیح عقلی) بر نمی گردد همانند حکم عقل به این که تعلیق چیزی بر چیز دیگر اجمالا مستلزم انتفای آن چیز در هنگام انتفای آن دیگری است، یا همانند این حکم عقل که امر به یک شیء با نهی از همان

^۱ - حلی جمال الدین حسن بن یوسف، مبادی الوصول الی علم الاصول، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م، ص ۸۶ و ۸۷.

^۲ - سید مرتضی، الذریعه الی اصول الشریعه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۶۳ و ۵۶۴.

^۳ - رک. طوسی، محمدبن حسن، العده فی اصول الفقه، قم، مطبعه ستاره ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۷۱-۶۷۳.

^۴ - ابوالقاسم جعفر بن حسن حلی، المعتمد فی شرح المختصر، قم، مؤسسه سیدالشهداء، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲.

^۵ - محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه، بی جا، چاپ سنگی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۱۶.

شیء، با حفظ وحدت جهت، نمی سازد؛ چرا که... تکلیفی محال است، یا همانند این حکم عقل که تکلیف به محال ذاتی، از آن روی که بنابر ادعای حاجبی تکلیف به محال است، ممتنع است، و یا همانند این حکم عقل که به هنگام مطلوب بودن ذی المقدمه مقدمه نیز مطلوب است. در این متن، همان گونه که در سخن محقق در معتبر آشکار بود، هم دسته ای از مباحث عقلی محض مربوط به اعتقادات، هم دسته ای از مستقلات عقلیه، هم پاره ای از غیر مستقلات، هم بخشی از مباحث مفاهیم و هم مصادیقی از ذیول بحث امر در ردیف مباحث مربوط به «عقل» قرار داده شده است و این خود بر روشن نبودن ابعاد محل نزاع در مساله عقل گواهی می دهد.

دلایل حرمت تنفیر

برخی از دانشوران برای حرمت تنفیر از دین به قواعد عقلی، قرآن کریم و سنت نبوی استدلال کرده اند که در ادامه به یاد آوری روایات بسنده می کنیم: در روایتی که مسلم در صحیح و بسیاری دیگر از دانشوران نقل کرده اند می خوانیم: ابوموسی گوید: وقتی پیامبر اکرم یکی از یارانش را برای برخی از کارها می فرستاد به او می فرمود: بشارت بدهید و باعث نفرت نشوید. آسان بگیرید و سخت نگیرید.^۱

گفتار دهم: قاعده حرمت تنفیر از دین

به عقیده فقها، اجرای برخی از مجازات ها که می تواند موجب وهن دین شود و کلا هر عملی که موجب وهن اسلام باشد جایز نیست. طبق این قاعده هر عملی که به نحوی موجب وهن نظام اسلامی شود و نمایانگر چهره ای خشن و تحجرگرا از اسلام به جهانیان باشد، جایز نیست و تقدم حیثیت نظام اسلامی بر اجرای یک حکم اسلام واجب است. به تعبیر یکی از فقهاء: «بر فقیه و وکلای وی لازم است از هر کاری که موجب بدبینی نسبت به اسلام است پرهیز کنند و کارهایی که ضرر آنها بیش از نفع آن است را ترک نمایند»

یکی از مباحثی که در زمان ما بسیار مورد ابتلاء محققان در عرصه حقوق کیفری اسلام است بحث تحول در فهم مجازات ها علی الخصوص کیفرهای بدنی و کارآمدی آنهاست. با توجه به گسترش آموزه های حقوق بشر اجرای مجازات های بدنی در زمان ما به نوعی نقض کرامت انسان تلقی می شود. فارغ از درستی یا نادرستی این آموزه حقوق بشری، تا زمانی که چنین شبهه‌ی قوی وجود دارد توسل به مجازات بدنی - حداقل در تعزیرات- می تواند موجب وهن احکام اسلام شود و برای پرهیز از این موضوع باید به مجازات های جایگزین روی آورد.^۲

گفتار یازدهم: برخی از چیزهایی که باعث نفرت از دین می شود

الف: عدم رعایت نظافت بوسیله معلمان و مبلغان دینی

نظافت از ایمان است و پیغمبر ما نظیفترین مردم زمان خودش بود. امروز هم اگر پیغمبر می بود او را مردی فوق العاده نظیف می دیدیم. یکی از چیزهایی که پیغمبر هیچ وقت از آن جدا نمی شد و توصیه می کرد استعمال عطر و بوی خوش است. در عین حال نظافت سنت و امری مستحب است و واجب نیست. حال اگر یک نفر مبلغ لباسش کثیف و چرکین و بدنش متعفن باشد، از نظر فقهی شاید نشود گفت او کار حرامی مرتکب شده، ولی شما این حساب را کنند که این آدم با این وضع کثیف و

^۱ - صحیح مسلم، نشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۳، ص ۱۳۵۸.

^۲ - سید جعفر اسحاقی، قاعده حرمت تنفیر از دین، ۱۳۹۵.

چرکین و متعفن آمده به یک جوان خیلی نظیف و پاکیزه می گوید من می خواهم تو را به اسلام دعوت کنم و تبلیغ نمایم. این اگر سخنانش از جواهر هم باشد او زیربار حرفش نمی رود.

ب: خشونت‌ها و ملامت‌های زیاد

ملامت گاهی مفید است ولی گاهی یک انسان با ملامت غیرتش تحریک می شود. ولی ملامت هم جا دارد. گاهی در بسیاری از موارد، ملامت زیاد بیشتر نفرت ایجاد می کند. مثلاً خیلی افراد در تربیت فرزند این اشتباه را مرتکب می شوند، دائماً بچه را ملامت می کنند و سرکوفت می زنند اگر ملامت از حدش بگذرد، عکس العمل خلاف ایجاد می کند؛ روح او حالت انقباض و فرار پیدا می کند و او از نظر روحی بیمار می شود و محال است که دنبال آن کار برود. این است که پیغمبر اکرم در دستورهای خودش نه تنها به معاذبن جبل بلکه به معاذبن جبل ها، به همه می فرمود: «بَشِّرْ وَ لَا تُنْفِرْ، یَسِّرْ وَ لَا تُعَسِّرْ» آسان بگیر، سخت نگیر، هی به مردم نگویند «مگر دینداری کار آسانی است، دینداری مشکل است، خیلی هم مشکل است، فوق العاده مشکل است و... در نتیجه او می ترسد و می گوید وقتی اینقدر مشکل است پس آن را رها کنیم.

ج: سخت گیری در برخی اعمال عبادی

دینی که به شما می گوید وضو بگیر، همین دین به شما می گوید اگر زخم یا بیماری در بدن تو هست و خوف ضرر داری، بیم ضرر داری - نمی گوید یقین به ضرر داری - تیمم کن، وضو نگیر. این معنی اش آسان گیری دین است؛ دین در عین حال که می فرماید اگر انسان بدون عذر روزه ای را بخورد گناه مرتکب شده است. ولی همین دین می بینیم به افرادی که مریض هستند یا خوف مریضی دارند دستور می دهد روزه خود را افطار کنند. مصادیق نفرت از دین به آنچه گذشت خلاصه نمی شود. و هر مبلغ دینی با توجه به شرایط و منطقه ای که در آن است می تواند مصادیق آن را تشخیص دهد. نکته مهمی که در پایان تذکر آن لازم است این که: کسی حق ندارد به بهانه تنفیر از دین، احکام الهی را متروک گذارد زیرا همان گونه که تنفیر از دین ناشایسته است، راحت طلبی بیهوده و تساهل در دین نیز نکوهیده است.^۱

نتیجه گیری

همانطور که بیان شد دین یک روش اجتماعی است که خداوند اجرای آن را بر عهده مردم قرار نهاده است. در حکومت اسلامی توجه به خواسته و عقاید مردم در چهارچوب ضوابط دینی اصالت دارد. قاعده حرمت تنفیر از دین آمیخته ای از ادله عقلی و نقلی است، و ارتکاب هر عملی که موجب دین گریزی شود حرام است. مفاد قاعده حرمت تنفیر از دین، بیشتر محدودیت هایی در اجرای احکام شریعت پدید می آورد، در واقع برای اجرای احکام دینی همواره نوعی آمادگی و پذیرش نسبی از سوی مردم، ضروری است. قاعده حرمت تنفیر از دین، از یک سو مومنان را نسبت به پیامدهای اعمال خویش حساس می کند و آنان را به نوعی نتیجه گرایی یا پیامدگرایی و پرهیز از وظیفه گرایی صرف، سوق می دهد و از سوی دیگر پیگیران اجرای احکام شریعت را موظف می نماید تا برای اجرای احکام شریعت، زمینه سازی کنند، نه اینکه به مجرد عدم وجود پذیرش عمومی برای اجرای احکام شریعت وظیفه خود را تمام شده تلقی نماید. این قاعده در جایی آغاز می شود که هرگاه اجرای حکمی از احکام شریعت باعث تبلیغات سنگین علیه اسلام و مسلمین گردد و از این طریق سبب دین گریزی بخش قابل توجهی از مردم شود ولی در متون فقهی ما این بحث بصورت مستقل مطرح نشده است اما در هر یک از منابع چهارگانه استنباط احکام (کتاب، سنت، اجماع، عقل) ادله محکمی وجود دارد که بر این قاعده و قابلیت استناد به آن دلالت دارد. بنابراین نکته مدنظر این است که مقبولیت نظر اکثریت مردم در آموزه های دینی به رعایت و اهتمام به ارزش های اسلامی بستگی دارد

^۱ - مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۱۶، ص ۱۵۹.

و پیروی از آن، در صورتی مجاز است که با باورهای دینی مغایر نباشد، در غیر اینصورت نه تنها پیروی از اکثریت سودمند نیست بلکه پیامدهای منفی زیادی را در پی خواهد داشت.

منابع

«قران کریم»

۱. انصاری، مرتضی انصاری، فرائد الاصول، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ق.
۲. ابوالقاسم علیدوست، فقه و عقل، قبسات ۱۳۷۹، شماره ۱۵ و ۱۶.
۳. اسحاقی، سید جعفر، قاعده حرمت تنفیر از دین، ۱۳۹۵.
۴. ابوالقاسم جعفر بن حسن حلی، المعتبر فی شرح المختصر، قم، مؤسسه سیدالشهداء، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲.
۵. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱، ص ۴۰.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ نهم، ۱۳۷۷.
۷. حکیم، محمدتقی، الاصول العامه للفقہ المقارن، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۸۹۸م، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.
۸. حلی جمال الدین حسن بن یوسف، مبادئ الوصول الى علم الاصول، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م، ص ۸۶ و ۸۷.
۹. حکیم، محمدتقی، الاصول العامه للفقہ المقارن، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۸۹۸م، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.
۱۰. حلی جمال الدین حسن بن یوسف، مبادئ الوصول الى علم الاصول، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م، ص ۸۶ و ۸۷.
۱۱. سید مرتضی، الذریعه الى اصول الشریعه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۶۳ و ۵۶۴.
۱۲. سخنرانی علمی دکتر رحیم نوبهار درباره «قاعده حرمت تنفیر از دین»، ۱۳۹۲.
۱۳. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین ترجمه المنجد، چاپ ششم، ۱۳۸۵.
۱۴. صحیح مسلم، نشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ج ۳، ص ۱۳۵۸.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترمه محمدباقر موسوی همدانی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، العده فی اصول الفقه، قم، مطبعه ستاره ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۷۱-۶۷۳.
۱۷. گرجی، دکتر ابوالقاسم، مقالات حقوقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
۱۸. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، زیر نظر آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۷ ش، قم.
۱۹. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۴۷.
۲۰. محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول الغرویه فی الاصول الفقہیه، بی جا، چاپ سنگی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۱۶.
۲۱. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.
۲۲. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰.
۲۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶، ص: ۱۵۹.
۲۴. محقق داماد یزدی، سید مصطفی، قوقعد فقہیه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶.
۲۵. مجله مشکوه، گزارشی تحلیلی از دلیل «عقل» در اصول فقه شیعه، شماره ۵۹، صابری، حسین، ۱۳۸۹.
۲۶. موسوی بجنوردی، سیدمحمد، مقالات اصولی، تهران، با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۴۱ و ۴۲.
۲۷. نیکخواه، رامین، پایان نامه کارشناسی ارشد، نقش قاعده حرمت تنفیر از دین در اجرای مجازات، ۱۳۹۲.
۲۸. نوبهار، رحیم، بررسی قاعده فقہیه حرمت تنفیر از دین، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۸۴.

Investigating the Evidence for the Religion Aversion Prohibition Rule (Quran, Sunnah, consensus, the intellect)

Sohrab Mandegar¹, Marzieh Bagheri

1. M.A student of private law, Islamic Azad University, Branch of Nurabad Mamasani, Iran

2. Master of Private Law, lecturer of Payam Noor University (PNU), Iran

Abstract

This article has dealt with the R Religion Aversion Prohibition Rule. This rule, as one of the progressive rules, yet rooted in Islamic jurisprudence, is one of the tools that will be helpful in solving this problem. The Religion Aversion Prohibition Rule has not been put forward in our judicial texts as an independent issue, but each one of the four sources of rulings inference (Quran, Sunnah, consensus, the intellect) contains strong evidence for this rule, although there is much controversy as to the extent to which this rule should be implemented. On the other hand, our legislature has never been indifferent in legislation about the reliable judicial sources and the rules having historically been relied upon by the Shiah jurists. One of these rules is the Religion Aversion Prohibition Rule, according to which we should avoid doing any action which, by its very nature, causes the human beings' aversion, contempt and hatred towards the Islam Religion, unless that action has been emphasized so much that the legislator cannot abandon it under any circumstances. The jurists' reliance to the content of the Religion Aversion Prohibition Rule shows that they have accepted the content of this rule like an intellectual rule or a rule made up of a mix of the intellect and narratives. The prohibition of making people elusive from religion is based on the assumption that religion and its teachings are divine and sacred, but these teachings are socialized in human societies when they are implemented. This is why they inevitably follow the social rules in practice, just like other social affairs. The descriptive-analytic method has been used in this study.

Keywords: prohibition, aversion, religion, the intellect, consensus, the Qur'an, Sonnah (tradition).
